خلیج فارس، میراث در انحصار

حسین رمضانی مردی
Kheradmardi @ yahoo. com

در آبان ماه سال جاری، مؤسسه «نشنال جئوگرافیک» ایالات متحده، با چاپ جدیدترین اطلس جهان خود، دست به تحریف بخشی از میراث بشر زد و زیر نام تاریخی «خلیج فارس» واژه مجعول «خلیج عربی» را نیز درج کرد و نام جزایر ایرانی؛ نظیر کیش، لاوان و... را به نامهایی که مورد ادعای پان عرب ها است، نوشت.

خوشبختانه با موضعگیری قاطعانه دولت و ایرانیان داخل و خارج کشور؛ بویژه هموطنان مقیم آمریکا، پس از چند هفته، این مؤسسه با عقب نشینی تدریجی، در نقشه بازنگری شده نام جزایر ایرانی را اصلاح کرد؛ نام تاریخی خلیج فارس را به رسمیت شناخت و با حذف واژه مجعول «خلیج عربی» ، با یک توضیح کمرنگ در زیرنویس آن نگاشت که «نام این خلیج به لحاظ اسناد تاریخی خلیج فارس است؛ اما برخی از آن به عنوان خلیج عربی یاد می کنند» .

عقب نشینی مؤسسه آمریکایی از تحریف انجام شده، خبری خوشایند برای همه مردم ایران، ایرانیان و وارثان این نام و این تاریخ و فرهنگ کهن است؛ اما این پیروزی مقطعی نباید ما را غرق در خوشی کند و خیال آسوده داریم. اگر به تاریخ نظری بیفکنیم، درمی یابیم که این حرکت متجاوزانه، ریشه ای استعماری با تاریخی چند ده ساله دارد؛ در دهه ۱۹۷۰ میلادی نیز نشریه رسمی و دولتی «تجارت و صنعت» (Trade and Industry) انگلستان در شماره هفتم نوامبر خود از واژه خلیج عربی استفاده کرد که آن موقع نیز واکنش به موقع دولت ایران باعث عقب نشینی آنان شد. اما شاهدیم که بعد از گذشت سالها ، این خلیج تاریخی دوباره مورد دست درازی قرار گرفت؛ لذا نباید ماجرا را پایان یافته تلقی کنیم؛ بلکه باید از هم اکنون به فکر چاره ای اساسی باشیم.

بازبینی عملکرد ما ایرانیان، در این برهه حساس ملی، بیانگر آن است که ایرانیان به وطن خود عشق می ورزند که به فرموده پیامبر اکرم(ص) «حب الوطن من الایمان» ؛ لذا نه دولت و نه ملت ایران؛ اعم از ایرانیان داخل کشور و هموطنان مقیم خارج، ذره ای از حاکمیت ملی و اصالت فرهنگی این مرز و بوم چشم نپوشیده اند و نخواهند پوشید؛ اما از آنجا که این حرکت شیطنت آمیز به گونه بی سابقه ای در میان بسیاری از دولتهای گستاخ و برخی سازمانها، ارگانها و مؤسسات و رسانه های بین المللی نیز رسوخ کرده، لازم است علل و اسباب این تحریف و تجاوزطلبی برخی دولتهای عربی را نسبت به حاکمیت ملی و هویت فرهنگی و تاریخی خود بشناسیم.

خلیج فارس یک نام تاریخی است . نامهای تاریخی تنها بیان کننده موقعیت جغرافیایی یک سرزمین یا هویت مردمی که در آن دیار می زیند، نیستند؛ بلکه این نامها پشتوانه تاریخ و فرهنگ همه اقوام و ملتهایی هستند که دریک مکان جغرافیایی یا پیرامون آن در طول تاریخ با هم مراوده و داد و ستد فرهنگی و تاریخی داشته اند.

خلیج فارس تنها یک نام برای یک حوزه آبی نیست؛ هویتی تاریخی و فرهنگی است که با پیشینه کهن خود، نه یک خلیج که اقیانوسی از فرهنگ و تمدن است و از ارمنیان و ارمنستان و گرجستان در شمال غرب ایران گرفته تا هند در آن سوی فلات پامیر به آن تعلق دارند. اگر این وسعت فرهنگی را نپذیریم، دست کم به خاطر نام آن نمی توانیم اقوام فارسی زبان تاجیکستان و افغانستان را از خلیج فارس جدا بدانیم. خلیج فارس یک نام تاریخی است و نامهای تاریخی با هویت جمعی مردم مرتبط با آن آمیخته است. نام تاریخی خلیج فارس از لحاظ تاریخی و فرهنگی و حتی سیاسی، معرف هویت یکی از ملتها و زبانهای ساکنان سواحل آن است؛ بنابراین، با توجه به گستردگی فرهنگ، زبان و ادب فارسی دست کم به ایران، افغانستان و تاجیکستان تعلق دارد و با کمی تساهل می توان همه وارثان فرهنگ و ادب فارسی را از گرجستان حاشیه دریای سیاه گرفته تا هندوستان کنار اقیانوس هند وارث آن دانست.

اگر ما در جغرافیا و مرزهای آبی، خلیج فارس را با اعراب حاشیه جنوبی آن شریکیم، فرهنگ و هویت تاریخی آن را با کشورهای متعلق به آن شریکیم؛ بنابراین، همانگونه که دولت و ملت ایران از نظر جغرافیایی مالک انحصاری خلیج فارس نیستند، از نظر هویتی یا فرهنگی نیز تنها مالک این پهنه آبی محسوب نمی شوند. پس چرا خدشه به نام خلیج فارس را فقط خدشه به هویت، حاکمیت و منافع ملی خود می دانیم؟ آیا کشورهای همسایه شمالی و شرقی ما؛ بویژه افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان که جزء فرهنگ آنان با فرهنگ و تمدن ایرانی یا به بیان انگلیسی Persian وابسته است، از تغییر «به فرض محال» نام خلیج فارس لطمه نمی بینند؟

مگر نه این است که خلیج فارس درتاریخ چندهزارساله این منطقه حضور داشته است و همه مردمان و اقوام و مللی که درحاشیه آن سکنی گزیدند و به هر نحو با آن درارتباط بوده اند، گوشه ای از هویت تاریخی خود را به آن وابسته اند؟

خلیج فارس آن قدر در تاریخ ریشه دارد که حتی یونانیان و رومیان هم برای بیان برخی از زوایای فرهنگی و تاریخی خود (مسیر لشکرکشی های ایرانیان، تاریخ سفرها، تجارت و...) باید به آن استناد کنند و از آن نام ببرند (همان گونه که می برند!) چه رسد به اقوام هم سرگذشت ما در کشورهای همسایه! پس چه شده است که ما آن را ملک طلق خود می دانیم و درفراخوانها، سمینارها، نمایشگاهها، جشنواره ها و مسابقات مربوط به آن از دیگر وارثان این ملک آبی فرهنگی ـ تاریخی دعوت نمی کنیم؟

به نظر نگارنده، با نگرش فعلی به خلیج فارس، ما ایرانیان نیز مانند اعراب به تاراج آن پرداختیم و هویت واقعی این خلیج تاریخی را از آن گرفته ایم. ما با درانحصارگرفتن «مالکیت معنوی خلیج فارس» آن را از گستردگی و اصالت انداخته ایم. اگر امروز شاهدیم که برخی دزدان به دنبال دزدی میراث معنوی و تاریخی مایند، به این خاطر است که ما از دهها سال پیش تاکنون وارثان دیگر این گنجینه فرهنگی و تاریخی را از خود رانده ایم و حق مسلم مردم افغانستان، تاجیکستان و... را بر این میراث معنوی انکار کرده ایم.

بی شک، خلیج فارس، میراثی است که وراث بسیاری دارد، همه «تمدن بشری» وارث خلیج فارس است و هرچند، ما بزرگترین و نزدیکترین وراث آنیم، تمام آنانی که به فرهنگ و تمدن کلی مربوط به خلیج فارس ؛ یعنی فرهنگ و تمدن ایران قدیم تعلق دارند، ورثه آن محسوب می شوند.

از نظر تاریخی، قندهار، هرات، دوشنبه، بلخ، سمرقند، بخارا، اشک آباد (یا عشق آباد)، باکو، ایروان، تفلیس و لاهور به همان اندازه به خلیج فارس مربوط است که «تهران» مرتبط است. تنها فرق تهران و ایرانیان با آن کشورها و مردمان آن در ارتباط با خلیج فارس دراین است که ایران علاوه بر وراثت تاریخی، وارث مرزهای آن نیز شده است، بنابراین، «خلیج فارس» با وارثی تنها بسیار کم مایه و کم هویت تر از «خلیج فارس» است که افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، آذربایجان، ترکمنستان، ارمنستان، پاکستان و... را نیز وارث خود داشته باشد.

اگر ما به عنوان بزرگترین و نزدیکترین وارث خلیج فارس، وارثان دیگر آن را نیز با خود شریک و همراه کنیم، نه تنها ذره ای از تعلق آن به ما کم نخواهدشد، که این گنجینه، پشتوانه ای قوی تر خواهدداشت و درعرصه بین المللی نیز به یک بازیگر سیاسی به نام دولت جمهوری اسلامی ایران، که دولتهای بسیاری به صیانت و دفاع از کیان آن به پا خواهندخاست. ضمن آن که دراین صورت، این گنجینه، غنای فرهنگی تاریخی و سیاسی خود را نیز حفظ خواهدکرد.

منابع:
۱ـ روزنامه شرق، شماره ۳۷۹ (شنبه ۱۲ دی ۱۳۸۳) ص۲۳.
۲ ـ روزنامه شرق، شماره ۳۴۷ (۲آذر ۱۳۸۳) ص۲۶.

ترکیه و تحولات کردستان عراق

بقیه از صفحه ۱۱

توافق بر سر فدرالی کردن عراق، حداقلی است که کردها به آن رضایت خواهند داد. اهمیت انتخابات مجمع ملی عراق در تحولات آتی عراق به مراتب بیش از آن است که تاکنون تصور شده است. شرکت فعال کردها در انتخابات مجمع ملی عراق در کنار شیعیان این کشور ، بدین معنا بود که کردها به حداقل مطالبات خود دست خواهند یافت و بالاتر از آن ، شرکت و حضور مؤثر آن در ساختار قدرت مرکزی نیز خواست آنها است و نمی توان آن را نادیده گرفت. چنان که از همین حالا ، رقابت بین کردها و شیعیان عراق بر سر دو مقام کلیدی ریاست جمهوری و نخست وزیری واقعیتی غیرقابل کتمان شده است.

گمان می رود که دو حزب کرد، اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان عراق به نوعی تفاهم دست یافته اند که مسعود بارزانی ، اداره حکومت محلی کرد را برعهده گیرد و «جلال طالبانی » چشم به تصرف مقام نخست وزیری یا ریاست جمهوری آینده عراق دوخته است . از این رو، برای ترکیه بسیار دشوار خواهد بود که ناظر تحولاتی این چنین شگرف در ارتباط با احزاب کرد عراقی در عراق باشد، بدون آنکه سیاستهای خود را در قبال کردهای ترکیه تغییر دهد. بالاتر از این واقعیت، تحولات در ارتباط با مسأله کرد است. از نظر منافع استراتژیک آمریکا به عنوان بازیگر خارجی که با اشغال عراق با مسأله کرد روبرو است ، کردها از عامل بی ثباتی منطقه باید به عامل ثبات دهنده تغییر وضعیت دهند. این تغییر وضعیت درترکیه چگونه ممکن خواهد بود؟ شاید این مهم ترین و در همان حال ، نگران کننده ترین پرسش برای نخبگان نظامی کردی ترک باشد که اکنون مطرح شده باشد.

در یک نگاه واقع گرایانه، می توان گفت که کردها به عنوان عامل ثبات منطقه در اتحاد با آمریکا مدنظر هستند. درست به همین دلیل آمریکا از کشورهای منطقه می خواهد که نگاه امنیتی سابق و کنونی خود را تغییر دهند و به نگاه توسعه ای مبدل کنند؛ نگاهی توسعه ای و همه جانبه که در آن کردها به موقعیت جدیدی دست خواهند یافت. درخواست آمریکا از ترکیه احتمالاً آن است که سیاست انکار کردها را کنار بگذارد و کردهای ترکیه را به عنوان یک قوم و حقوق قومی و فرهنگی آنها را به رسمیت بشناسد و رضایت دهد که ترکیه از دو قومیت ترک و کرد تشکیل شده است که از حقوق سیاسی اجتماعی و فرهنگی برابر برخوردارند. این موضوع که ترکیه چنین برابری بین ترکها و کردها را به سادگی بتواند عملی کند، چندان روشن نیست، اما با در نظرداشت تحولات عراق و احتمال پذیرش ساختار فدرالی کردن عراق ، ترکیه به دشواری قادر خواهد بود تا همین سیاست کنونی اش را در باره مناطق کردنشین این کشور ادامه دهد.

یک موضوع مهم تر از ذخایر نفت کرکوک که توجه ترکیه را به خود جلب کرده است و گفته می شود که دومین ذخایر نفت عراق را در خود جای داده، وجود دارد که تاکنون به آن توجه کافی نشده است. مناطق کردنشین ترکیه منبع اصلی آب و سرچشمه اصلی رودخانه های دجله وفرات هستند. این امتیاز در آینده که خاورمیانه با مشکل حادتر کم آبی روبرو خواهد بود ، بیش از نفت در سرنوشت کردها و کردستان مؤثر خواهد بود. بنابراین حفظ این منطقه برای ترکیه که روی آینده آب و ارسال آب به کشورهای عربی و نیز اسرائیل فکر می کند و آن را منبع درآمدی همیشگی تصور می کند ، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار خواهد بود. روشن است که کردها نیز به این امتیاز طبیعی منطقه شان توجه کافی دارند.

با این حال ، واقعیت آن است که آسیب پذیری ترکیه ، بیش از آنکه از ناحیه شکل گیری قدرت خودمختار در کردستان عراق باشد، ناشی از عدم ظرفیت پذیرش واقعیت های مرتبط با مسأله کرد است. عامل کردستان عراق می تواند تشدید کننده چنین وضعیتی باشد و اگر دولت ترکیه ، ارزیابی واقع بینانه ای در این باره نداشته باشد و به جای تقویت نگاه توسعه ای اش به مناطق کردنشین هم چنان بر نگاه امنیتی تکیه کند، تحولات کردستان عراق در بلندمدت به زیان منافع ملی و امنیتی این کشور تمام خواهدشد. راه حل کردهای ترکیه ، دموکراتیزه کردن قدرت در آنکارا و در همان حال ، شریک ساختن کردها در قدرت است. تمرکز و انحصار قدرت در دست ترکها بر دامنه آسیب پذیریها خواهد افزود و در بلندمدت ، کمکی به بهبود شرایط دراین کشور نخواهد کرد. این احتمال که آمریکا در راستای منافع ملی و امنیتی ترکیه با چریکهای پ. ک. ک برخورد نظامی کند، ضعیف است . هرچند که پ. ک. ک از طرف آمریکا یک گروه تروریستی قلمداد می شود ولی خطر مستقیمی متوجه آمریکا نمی کند. این احتمال احزاب کرد عراقی در آینده تضادهایشان با پ. ک. ک را کاهش دهند نیز منتفی نخواهد بود. از این رو می توان تصور کرد که این برداشت ترکیه مقرون به صحت باشد که حکومت خودمختار کرد در شمال عراق به صورت پناهگاهی برای چریکهای کرد ضد دولت ترکیه در آید.

در هرحال ، در یک جمع بندی کلی می توان گفت که تحول در ساختار قدرت در عراق که انتظار می رود بعداز برگزاری انتخابات مجمع ملی به تدریج شکل قانونی خود را بیابد و با تدوین و تصویب قانون اساسی جدید عراق مشروعیت قدرت فدرال را از این طریق کسب کند ، دیر یا زود ، تأثیرات منطقه ای اش را در ارتباط با مسأله کرد بر جای خواهد گذاشت. تلاش ترکیه که تا سطح تهدید نظامی پیش رفته و مدعی است که کرکوک نباید به کردها واگذار شود با شرایط جدید به وجود آمده هم خوانی ندارد. کردها در انتخابات کرکوک حدود ۶۰درصد رأی را آوردندو این بدین معنا است که کردها برخلاف ادعای ترکیه ، اکثریت جمعیت را شامل می شوند و ترکمان ها و اعراب در اقلیت قرار دارند. نتایج انتخابات یک سند قابل اتکا به دست کردها داده است که براساس آن بر ادعاهای تاریخی شان در کرکوک بیفزایند.

بنابراین کرکوک ، چه ترکیه بخواهدو چه نخواهد به صورت یک شهر کردنشین مطرح باقی خواهد ماند و آنطور که ترکیه در نظر دارد که در صورت فدرالی شدن عراق ، ترکمن ها در کرکوک ، واحدخودمختار جدا از کردستان عراق بشوند، مورد قبول قرار نخواهد گرفت. نارضایتی ترکیه از شرکت کردهای بازگشته به کرکوک در انتخابات از سیاستهای آمریکا، نادیده گرفته شده است ودر آینده نیز به احتمال زیاد، توجهی به انتظارات ترکیه نخواهد شد. منتها، این انتظار کردها که کاملاً منابع نفت کرکوک را از آن خود کنند، از طرف دولت مرکزی پذیرفتنی نخواهد بود . هرچند که پذیرش نوعی سهمیه بندی درآمد حاصل از نفت کرکوک بین دولت مرکزی و حکومت خودمختار کرد به نسبتی که در چانه زنی های سیاسی طرفین مشخص می شود ، دور از انتظار نیست و درهمین حد هم برای ترکیه نگرانی آفرین خواهد بود و به تقویت خودمختاری احزاب کرد عراقی منتهی خواهد شد. از این رو، می توان گفت که وضعیت پیش آمده در کردستان عراق ، ترکیه را بر سر دوراهی تصمیم گیری دشواری قرار می دهد. هرتصمیمی که رهبران ترکیه بگیرند ، آینده ساختار قدرت در ترکیه و آینده مناطق کردنشین ترکیه را رقم خواهند زد. راهی که کردهای عراق انتخاب کرده اند همکاری با آمریکا، حفظ موقعیت حکومت خودمختار در داخل کردستان عراق و تلاش برای حضور مؤثر در ساختار حکومت در بغداد است. این الگو احتمالاً در آینده توجه کردها را در سایر کشورها جلب خواهد کرد.

واژه نامه سیاسی – ۴

آنارشیسم

دیدگاهی که بر مبنای اداره جامعه بدون حضوریک حکومت سازمان یافته شکل گرفته است. این برداشت از واژه آنارشیسم با برداشت عامیانه که آن را مترادف با بی نظمی سیاسی یا اخلاقی در جامعه پنداشته اند، متفاوت است. این برداشت تحقیرآمیز، ریشه در خاستگاه یونانی واژه آنارشیسم دارد.

تجلی این برداشت عامیانه، هنگامی رخ داد که قتل ها و ترورهای سیاسی نظیر سوء قصد و قتل تزار «الکساندر دوم» در روسیه(۱۸۸۱) و پرزیدنت «کارنو» در فرانسه (۱۸۹۴) و پرزیدنت «مک کینلی» در ایالات متحده آمریکا(۱۹۰۱) به وقوع پیوست.

گفتنی است که هیچ برداشت مثبت واحدی از آنارشیسم وجود ندارد.

صرف نظر از رد دولت حدادی از سوی معتقدان به این مکتب، متفکران آنارشیست در اصول با یکدیگر اختلاف دارند و از ایده هایی به شدت رادیکال مانند فدرگرایی افراطی تا جمع گرایی مطلق پیروی می کنند.

اگر چه حامیان دولت مداری معتقدند که وجود دولت برای حل مشکلات امنیتی و برقراری نظم (و در پاره ای از موارد، ارائه خدمات مختلف) ضروری است، آنارشیست ها بحث را دگرگون می کنند و می گویند که بروز مشکلاتی نظیر آنچه که ذکر شد، تبعات مستقیم وجود دولت به هر شکل موجود است. اولین تجلیات تئوری آنارشیسم در سال ۱۷۹۳ البته نه با این عنوان – در کتاب «جستاری در عدالت اجتماعی» نوشته «ویلیام گادوین» بروز کرد. وی معتقد بود که حکومت ها برای حفظ اقتدار خود به انحراف و افساد جامعه می پردازند. وی در ادامه می افزاید: از آنجا که تعقل و منطق انسانی به تدریج رشد می کند و در نهایت، انسانها به سوی عدالت اجتماعی واستیفای حقوق خود رهنمون می شوند، دولت ها کم کم نقش شان را رنگ باخته می بینند و ناپدید می شوند.

«استیرنر»، اگر چه واژه آنارشیسم را رد کرده است و بی ربط می داند و آن را مرتبط با لیبرالیسم می پندارد، یک شخصیت فردگرای افراطی است که هرگونه ایده اجبار یا واقعیت را انکار می کند.

هنگامی که فرد، خود را تنها ارزش به شمار می آورد هرگونه ساختار اخلاقی یا سازمان یافته را برنمی تابد و قادر است بر اساس حاکمیت منافع فردی با دیگران دریک اجتماع برمبنای ایده آل های نفسانی زندگی کند. آنارشیست های فردگرای دیگر دارای ایده هایی به مراتب معتدل تر بوده اند. «بنیامین تاکر» (۱۹۳۹ - ۱۸۵۴ .م) به عنوان نمونه معتقد است که هر یک از افراد باید از حداکثر میزان آزادی برابر با دیگران بهره ببرد و در چنین جامعه ای که بازار آزاد در آن حکومت می کند، هیچ ساختار قدرتی موجود نیست. این خط فکری از سال ۱۹۴۵ تداوم یافته و گاهی در واژه «لیبرتارین» (طرفداران آزادی فردی) تجلی می یابد.

کنگره ملی آفریقا

کنگره ملی آفریقا، اولین جنبش آزادی بخش آفریقایی بود که در واکنش به ایجاد کنگره آفریقای جنوبی که بر اساس اصل حاکمیت سفیدها بر سیاهان ایجاد شد در سال ۱۹۱۲ شکل گرفت.

کنگره ملی آفریقا که با تعهد بر اصول لیبرالیسم وتنوع نژادی با رهبری طبقه متوسط و متخصص شکل گرفت در دو سه دهه ابتدایی اش تأثیر چندانی در آفریقا یا جهان باقی نگذاشت، اما از دهه ۴۰ به بعد شهرت بیشتری یافت.

سازمان جوانان این جنبش در سال ۱۹۴۳ به رهبری «الیور تامبو» و «نلسون ماندلا» و به حمایت از برنامه عمل رادیکال بنیان گذاشته شد. این برنامه در دهه ۵۰ میلادی به سیاست اصولی کنگره ملی تبدیل شد.

این چرخش به چپ با شکل گیری دولت حزب نایسونال در آفریقای جنوبی که تئوری آپارتاید یا تبعیض نژادی را بنیان نهاد، همزمان شد. بدین ترتیب، کنگره ملی آفریقا به جای سیاست های برخورد معتدل تا حدودی بر سیاست های عقل گرا و فعال تکیه کرد و تحت تأثیر ایده های حزب کمونیست آفریقای جنوبی که به تازگی منحل شده بود، قرار گرفت. در سال ۱۹۵۵ ، کنگره ملی آفریقا تعهد خود را به «نایسونالیسم و ایده «آفریقای جنوبی به تمام کسانی که در آن زندگی می کنند تعلق دارد» اعلام کرد.

این سیاست جدید منجر به آن شد که طرفداران رژیم اقلیت سفید نظامی گرای آفریقای جنوبی کنگره پان امریکن را تشکیل دهند. هر دو جنبش در سال ۱۹۶۰ و در پی تیراندازی به «شارپ ویل» منحل اعلام شدند و فعالیت های آنها غیرقانونی شد. در پی این تحول، کنگره ملی آفریقا شاخه نظامی خود را بنیان نهاد که به مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت. این جنبش در سال ۱۹۶۳ با دستگیری و زندانی شدن تعدادی از رهبرانش منحل و کنگره ملی آفریقا مجبور به جلای وطن شد.

تا یک دهه بعد نامی از کنگره ملی آفریقا نبود، اما در سال ۱۹۷۶ جنبش فعالان دانشجویی «سووتو» راهی اردوگاه های آموزشی کنگره در خارج از کشور شدند. با افزایش فشارهای داخلی وخارجی به رژیم آپارتاید، بار دیگر، کنگره ملی آفریقا به گروه اصلی اپوزیسیون تبدیل شد. این جنبش از خیزش عمومی سال های ۸۶-۱۹۸۴ که منجر به تغییر قانون اساسی بر مبنای نادیده انگاشتن کلی اکثریت سیاه پوست شد، سود برد. تغییر رهبری در کشور و روی کارآمدن «اف - دبلیو دلکرک» موجب تحرک سیاهان و شروع مذاکرات به هدف گنجاندن حقوق سیاهان در قانون اساسی وآزادی نلسون ماندلا از زندان شد. کنگره ملی آفریقا پذیرفت که فعالیت های مسلحانه را ترک کند و با دولت وارد مذاکره شود. در سپتامبر ۱۹۹۲ تفاهمی بین دولت و کنگره ملی آفریقا ایجاد شد و در آوریل ۱۹۹۴ این کنگره در انتخابات به پیروزی رسید و نلسون ماندلا رئیس جمهور شد. در سال ۱۹۹۷ ، «تابوامبکی» جانشین ماندلا در کنگره ملی آفریقا شد و سپس در سال ۱۹۹۹ به ریاست جمهوری رسید.

سرمایه داری آنگلو ساکسون

ساختار سرمایه داری مبتنی بر هماهنگی گسترده بازار با بازیگران اقتصادی با الگوهای نسبتاً بی طرفانه مقررات دولتی بازار به هدف ایجاد مؤسسات حقوق مالی بدون برتری بازیگران اجتماعی خاص. سرمایه داری آنگلو ساکسونی ویژگی جوامع بریتانیا و ایالات متحده به شمار می رود، اما در کشورهای کانادا، استرالیا، زلاندنو و ایرلند نیز مشخصاتی نزدیک به آن مشاهده می شود.

مکانیسم های خارج از بازار یا الگوهای دیکته شده اقتصادی در سرمایه داری آنگلو ساکسونی ضعیف هستند. اتحادیه ها، گروه های کارفرمایی و سایر بازیگران اجتماعی در چنین اقتصادی کمتر صاحب حقوق هستند.

در اندیشه های سیاسی، سرمایه داری آنگلو ساکسونی در کنار تئوری سیاسی لیبرال و اندیشه اقتصادی نئوکلاسیک قرار می گیرد.

ترجمه محمدرضا خداقلی پور